

مرگ بدون رنج

دکتر قاسم غنی

مباحث سر و کار داشته تربیت و مطالعه او همیشه در مسائل مربوط بحیات و کیفیات تندرستی و بیماری و نزع و مرگ بوده است. خلاصه آنکه منخ معلومات طبیب برای حل این مسئله متناسب تر است. بقول فرانسوا دکورل (۱) «قطر دو طائفه اند که عمر خود را در مواجهه با مرگ میگذرانند یعنی مرگ را در و بر و می بینند و آندو طائفه اطبا و کشیشانند».

دانشگاهها که مراکز بزرگ حقیقت جوئی هستند ضمناً مدارس و بنسگاههای تربیت اذهان عمومی و روشن ساختن افکار عامه محسوبند؛ وظیفه اسانید دانشگاهها است که دست در کار حل و نقد این مسائل شوند ولی بطوریکه نویسنده بزرگ آنا تول فرانس بابیان متین مخصوص بخود میگوید:

«از مسائل بزرگ که متعلق بانسان و حیات او باید با صداقت کامل سخن راند فقط با این شرط اهل علم حق دارند از آن مسائل باعامه گفتگو کنند». مسئله مرگ بدون رنج یکی از آن مسائل بزرگ که متعلق بانسان و حیات اوست که باید بطریقه بحث علمی که طریقه مستقیم و صادقانه است وارد در حل آن شد.

فرانسوا بیکن (۲) در ضمن بحث از مرگ آرام و بدون رنج میگوید: «تالسان فکر و اطلاع روشنی از مرگ بدست نیلورد از زندگی خود بطور دلخواه نمیشود تعنی میرد» اگر بعقیده دانشمند انگلیزی شرط تمتع از حیات اطلاع بر اسرار مرگ است تعلیق بمحال خواهد بود زیرا شاید تا ابد هم بر آن اسرار دست نیابیم بهتر آن است که این عبارت را که گویا منسوب بعلی بن ابیطالب و یکنگدیا حکمت عمیق و عملی در آن مضمر است سرمشق زندگی خود قرار دهیم که: «چنان زندگی کن که کوئی فردا خواهی مرد چنان کار کن که کوئی هیچوقت نخواهی مرد» (۳).

«مستر لینگ در کتابی که بنام «مرگ» نوشته میگوید: «سرترسیدن از مرگ این است که ذهن خود را چنان بار آوریم که بمرگ چنانکه هست نظر کنه یعنی تمام مناظر غزائی و سور و وحشت انگیز قوه تخیل را از خود دور کنیم و هرگز را ساده و بخودی خود چنانکه هست به بینیم یعنی هر چه قبل از مرگ و مقدم بر مرگ است و جزو خود مرگ نیست از ذهن برابیم و باین وسیله عذابهای آخرین مرض را فراموش کنیم».

موضوعی که باید مقدمه و سر لوحه این بحث قرار داده شود مقدس شمردن حیات بشر است بلی حیات انسان مقدس و محترم است و حقوقی که نسبت بآن داریم و دخل و تصرفهاییکه می توانیم در آن بکنیم بسیار محدود است ولی برخلاف این اصل جماعتی در تحت تأثیر احساسات غلط و بقول خودشان ظهور

در سالهای اخیر عدای فیلسوف و نویسنده که یکی از آنها نویسنده معاصر و معروف بلژیکی مورس مترلنک است پیشنهاد کرده اند که چون نزع حالت بردرد و رنجی است خوب است طبیب مابوس از شفا و نجات بیمار بجای آنکه بوسیله دوا و تدابیر طبیی ساعتها درد ناک آخر عمر را طولانی کند از راه بکار بردن دواهای مخدر بحیات او خاتمه بدهد باین معنی که بنام شفقت و دلسوزی و خدمت بانسان دردمند و بمنظور خاتمه دادن برنج اسانی را بکشد.

در نتیجه شیوع این گفتهها مکرر در مجامع طبیی این موضوع طرح و در آن بحث شده است و حتی در امریکا که سرزمین افکار و آراء جدید و چیزهای تازه در آمد است چندین طرح قانونی پیشنهاد شده که «مرگ بدون رنج» بتصویب قانون گزاران رسیده بشکل قانون رسمی در آید.

مباحثه در پیرامون این موضوع بسیار و آراء مخالف و موآلف بیشمار است ولی بطور کلی همیشه اطبا با اینگونه پیشنهادها مخالفت ورزیده و گفته اند **وظیفه طبیب مبارزه با مرگ است نه تسریع بوقوع آن**. طبابت صناعت حفظ حیات و طولانی کردن زندگی است نباید آنرا مقرض اجل و وسیله قطع رشته عمر قرار داد. بنا بر این هر طبیی که بیمار علاج شدنی دردمندی را بکشد ولو آنکه فریاد کند که بنام شفقت و اسابیت مباشر چنین عملی شده است جانی و آدم کش محسوب است.

مسئله مرگ بدون رنج از مسائلی است که مورد توجه فیلسوف و علمای حقوق و متخصصین طب قانونی و علمای اخلاق و علمای مذهب و پیروان ادیان است و بعدی مهم و جالب توجه است که هر دسته ای از نظر مخصوص بخود رأی و عقیده ای در آن باب ابراز میدارند. اهمیت موضوع سبب شده که بگفته دیدرود (۱) «ارتباط لازم علوم بایکدیگر» بخوبی ظاهر شده تنگ نظر و نزدیک بینی منخصمین را که همیشه در خم یک کوچه سر بگردانند از میان میبرد و ایجاد میکند که بانظری وسیع و مجموعه معارف بشری بموضوع بشکریم.

مسئله مرگ بدون رنج از مسائل شور انگیز و مهیج احساسات است و بهمین جهت غالباً حل قضیه در خلال احساسات و عواطف تند و تخیلات شاعرانه معوق و لاینحل میماند باین معنی که احساسات تند مجال نمیدهد که باخونسردی و مناشی که مقتضی استنباط و استدلال منطقی است صحبت مطرح گردد و مقدمات به نتایج منجر شود.

باید قضیه را از نظر «علم» «تکریست و ازافاس» سرائی و تناقض گوئی و احساسات غلط و عواطف بیجا و تخیلات شاعرانه و واقع بینی های خشک و بیقائده جماعتی از نویسندگان بر کنار بود. حل اینگونه قضایا با طبیب است که باید با روح علم و جدیت مخصوص بعالم این قبیل مسائل عم انگیز زندگی بشر را تحت مطالعه قرار دهد زیرا طبیب بیشتر از هر طائفه ای با این قبیل

۱ - ذنی دیدرود فیلسوف فرانسوی قرن هجدهم میلادی (۱۷۸۴-۱۷۱۴)

۱ - عضو فرهنگستان فرانسه.
۲ - (ارد دو ورولام) فرانسیسی یکن صدراعظم ژاک اول و یکی از بزرگترین فلاسفه و متفکرین قرون اخیر و یکی از مؤسین طریقه نجره است که دو او اخر عمر پیرم ارتشاه منزول و محکوم شد (۱۶۲۶-۱۵۶۱)
۳ - ترجمه یعنی از این عبارت: «کن لذتیک کلک تیش ایچا و کن لاغرة کلک نموت نعا»

ادبی یا بمنظور خود نمائی و مفاخره باشکوهی که قوانین و اصول موضوعه پست یازده از هر قیدی رهائی یافته اند یا تظاهر باسان دوستی و در تحت این عنوان که قلب رقیق و حس لطیف بشر دوستی آنها نمی تواند تحمل کند که بشر در حال نزاع بسختی و درد جان بسیار دگر را بجائی رسانیده اند که آدم کشی ناشی از شفقت و دلسوزی را مباح شمرده اند.

عوامل دیگر پیدایش این فکر عبارتند از ضعف و سستی مبانی دینات واقعی، از میان رفتن توکل و تسلیم اهل مذهب، از میان رفتن ارزش زندگی بشر که بقول پرفسور امیل فور که جنگ عمومی که بیش از دمیلیون جوانان بشر را طعمه مرگ ساخته حیات انسان را کم بها ساخته است.

البته درد های طاقت فرسائی هست که بشر تاب تحمل آنها را ندارد و لسی باک فرد ناچیز باید این تکبر و خود پستدی را روا ندارد که خود را حکم و قاضی مسائل حیاتی قرار داده مالک حیات و ممت بشرود.

«مرگ بدون رنج» بر دو قسم است یکی طبیعی یعنی آن قسم مرگی که در پایان عمر احتیاج بآن مآخذ احتیاج بخواب در آخر روز بر تعبی است دیگری «مرگ بدون رنج» مصنوعی است که بنا بقیده پیروان این فکر باید بوسیله مواد مخدر و منوم بعمل آید.

در این قسم اخیر گاهی خود مرخص می خواهد بدون درد و رنج بمیرد گاه طبیب این کار را میکند و گاهی شخصی نالتی باین عمل مبادرت میجوید.

بینوا انسان بر توقع که می خواهد هر دو قطب زندگی او آرام و راحت باشد یعنی هم راحت بدینا بیاید و هم راحت از دنیا برود فراسوا بیکن این دو قطب مخالف زندگی یعنی تولد و مرگ را با یکدیگر مقایسه نموده میگویند: «همانطور که بدینا آمدن طبیعی است از دنیا رفتن هم امری طبیعی است و شاید رنج بدینا آمدن از رنج از دنیا رفتن کمتر باشد».

زمن های قدیم عادت داشتند که مبتلایان با امراض مزمن را بکشند در یرمانی (۱) رسم این بود که شخص علاج نشدنی باستی خود را بیاورد. اسکیموها بقول آموندسن (۲) چون دچار درد های غیر قابل تحمل شوند خود را میکشند در هندوستان مرسوم بوده که بیمار بیهوشی ناپذیر را با خانوادگی بکنار رودخانه کاتر برده دهان و بینی او را با لیموی متبرک آبناشته بنهر میافکندند.

نکته جالب توجه این است که اینگونه اعمال اقوام قدیم غالباً نتیجه فکری اقتصادی بوده است یعنی کمی مواد غذایی سپسیده که تندرستان میخواستند دهانهای زیادی بسته شود در صورتیکه فکر «مرگ بدون رنج» معاصرین نتیجه احساسات است ولی در معنی بین زمن وحشی قدیم که بیمار را زندمیکور میکرد و متمدن امروز که با تزریق مرفین دستشاق کر فورم مرگ را بچویرا تسریع میکند فرقی نیست و جنایت یکی است زیرا هر دو با برسر تقدیر هاده حیات و ممت انسانرا دستخوش بلهوسی میسازند.

مسئله «مرگ بدون رنج» را باید از چهار نظر تحت مطالعه قرار داد:

۱- از نظر قانون.

۲- از نظر جامعه جدید یعنی بشکلی که امروز میخواهند بموقع عمل بگذارند.

۱- از ایالات متحوظین ۲- کشف روزی که در ۱۸۷۲ متولد شده و در ۱۹۱۱ قطب جنوب را کشف کرد.

۳- از نظر عقیده عمومی یا وسایلی که مترجم عقاید عمومی است از قبیل روزنامه، مجله، رومان، نثار، سینما.

۴- از نظر علم طب و از لحاظ قوانین اخلاقی شغل طبابت.

در قدیم در شهر مارسی قانونی بوده که بموجب آن قانون در محل مخصوص شربت شوگرانی (۱) نگاه میداشته اند و هر کس که در مجلس سنای مارسی ادله کافی اقامه میکرد بر اینکه مردنش لازم است میدادند.

از غرائب آنکه این سم نه فقط به بینوایان و درماندگان داده میشده بلکه قانون شامل حال سعادتمندان هم بوده است باین معنی که آلهائی که از یکبختی سرشار بودماند از ترس اینکه مبادا سعادت از کف آنها برود و بیدبختی بیفتند خود را مستحق آن سم میشمرده اند این قصه حکایت یونانی را بخاطر میآورد که معروف است در بازیه های اولمپیک یونان سه پسر پیر مرد یونانی هر سه فاتح شده و بتاج افتخار مزین شدند شخصی بآن پیر نزدیک شده گفت پمیر زیرا خوشبختی ات بنهایت درجه رسید اتفاقاً پیر مرد از بسیاری شوق در آغوش پسران خود جان بداد.

در انگلستان قدیم نیز قانونی برای مرگ اختیاری بیماران علاج نشدنی بوده است.

در ۱۵۱۶ میلادی یکی از رجال بزرگ انگلستان موسوم به توماس مور (۲) کتابی بنام اوتوییا (۳) در لوون (۴) چاپ کرد. چون در آن عمر آزادی فکر و قلم نداشته ناگزیر افکار خود را بشکلی افسانه و قصه در آورد باین طریق که جزیره مجهولی را در اوقیانوس وصف میکند و از آنجا که در آن تاریخ قاره آمریکا کشف نشده بود با سالی مردم باین قبیل جزائر خیالی عقیده پیدا میکردند. مور مطابق سلیقه و نظر خود وصف میکند که در این جزیره حکومت بسیار عالی و منظمی حکمفرماست و قوانین آن حکومت همه عاقلانه و بشرفید است از قبیل قانون عدم تعرض بمذهب سایرین که خلاف آن در آوقت در انگلستان معمول بوده است.

مور که می خواهد در جزیره خیالی او هیچ گونه درد و رنجی وجود نداشته باشد تا الحقی مرگ هم بچوشی و آرامی انجام بیاید میگوید «اگر بیماری علاج نشدنی یافت شود که دردهای سخت بایمنارش توأم باشد روحانیون و فقهاء و اطباءت میبندند که از آن زندگی بر درد و رنج دل بر کنند و مانند مجبوسی که در پی رهائی از زندان است خود را آزاد کند یا بکنار سایرین او را آزاد سازند چون کسی باین طریق بمیرد او را متقی و صالح میشمرند ولی اگر بدون اجازه روحانیان خود کشی کند مرد بدی بشمار میرود و بجای اینکه او را دفن کنند در باتلاق متعفن میاندازند».

از عجایب آنکه نوزده سال بعد از انتشار این کتاب مصنف که سلطه روحانی هائری هشتم گردن نمی نهاد محکوم باعدام شد و چون از پله ها بمحل اعدام بالا معرفت بدوستی که با زوی او را گرفته بود با تبسم گفت: «رفیق کمک

۱- شوکران نبات سنی است که سنی از آن استخراج میشود و پراکنه سبکه میمانند مقرات حکیم با این سم مسموم شد.

۲- صدر اعظم انگلستان در دوره هائری هشتم که در ۱۴۸۰ متولد شده و در ۱۵۳۵ چون باشتباران روحانی هائری هشتم تسلیم نبشد محکوم باعدام شده مرشرابریند.

۳- نام جزیره خیالی که موروس بکتاب خود داد ولی فعلاً در لغات اروپائی مترادف باثبات افسانه و خیال پللی وزنگی غیر عملی شده است.

۴- یکی از شهرهای بلژیک که بواسطه دانشگاه قضایی معروف است.

کن بالا بروم زیرا قرائن نیست که بتوانی کمک کنی تا باین بیام .

در اواخر قرن شانزدهم میلادی که یکی از بزرگترین قرنها تمدن است علم تشریح در پرتو کوششهای وصال^(۱) و فالوپ^(۲) علم مستقلی شد فن جراحی هم با آمبرواز پاره^(۳) اساس منظمی پیدا کرد در اوائل قرن هفدهم فرانسوا بیکن فیلسوف معروف و سدر اعظم انگلستان در ضمن بحث از کثیفه علوم در کتاب معروف «ارغنون جدید» در بحث طب موضوع «مرگ بدون رنج» را نیز مورد مطالعه قرار داد و بیکن است که لغت اروپائی «مرگ بدون رنج» یعنی کلمه «اوتانازی» را وضع نمود که از دو کلمه یونانی مرگ است یعنی کلمه «او» یعنی «خوب» و دیگری «نانائس» یعنی «مرگ» .

بیکن مینویسد: «طیب دو وظیفه دارد یکی کوشش برای بازگشت تندرستی و دیگری تسکین درد و رنج . تسکین درد و رنج منحصر بمواردی نیست که منجر به بهبودی و صحت خواهد شد بلکه در مواردی هم که بازگشت صحت ممکن نیست یعنی بیمار مردنی است باید کاری کرد که مرگ بدون رنج و با آرامی و ملائمت صورت بگیرد زیرا مرگ بدون رنجی که قبض او گوشت در پابان عمر با آن الحاح میطلبد سعادت بزرگی است چون اینکور حکیم یونانی یقین حاصل کرد که دردش علاج ناشدنی است و باید بمیرد آنقدر شراب خورد که درستی و بیخبری از دنیا رفت و بر سنگ قبرش نوشتند: «بیرکت شراب تو است تلخی آبهای ستیکس^(۴) را تحمل کند» .

در ممالک انگلوسا کسوفی همیشه این موضوع مورد توجه بوده و بیشتر در آن باب گفتگو کرده اند تا در ممالک لائینی مثل ایشکه لائینی علاقه مندتر بزندگی است و میل دارد ولو بسختی هم باشد بیشتر زنده بماند . در آلمان هم این موضوع پیروانی داشته است تقریباً سی و پنج سال پیش در حکومت ساکس قانونی طرح شد که بطیب حق داده شود که بیمارانی غیر قابل علاج را اگر خودشان بخواهند بکشند ولی خوشبختانه این قانون بتصویب نرسیده سال بعد دوباره مطرح شد و بعد از آن تاریخ هم متناوباً باشکال مختلف در پیرامون این موضوع صحبت کرده اند . از جمله طرحهای اخیر یکی این بوده که اجازه داده شود مجازین^(۵) علاج نشدنی را بکشند .

امریکا سرزمین بدائع و افکار و آراء و کارهای تازه است تقریباً سی و پنج سال پیش جمعیت طبی نیویورک^(۶) پیشنهاد کرد که مبتلایان بسرطان در میان تا پذیر و فلج های خوب نشدنی که بواسطه شکستن ستون فقرات حاصل شود اعظام شوند و از عذاب آنکه بکنفر کشیش که در شب نشینی بعد از آن مجلس علمی حاضر بود باین عقیده پیوست .

در ۱۹۰۶ در ایالت «بووا» دکتر گرگوری پیشنهاد کرد که هر بیمار

۱- بزرگترین تشریح کننده قرن شانزدهم میلادی از اهالی پروکسل و یکی از اولین علمانی که مطابق اصول و ترتیب کاملاً بین انسان را تشریح و وصف کرده است . وصال باعقده طبی شایع زمان خود که غالباً از جالینوس اثر رسیده بود کاملاً معارضه نموده است (۱۵۱۶-۱۵۶۱)

۲- جراح و تشریح کننده ایتالیائی (۱۵۶۲-۱۵۲۳)

۳- جراح فرانسوی که سنن غربانها از آشنائات او است وی جراح هائری دوم فرانسوی دوم شاول هم و هائری سوم بوده است (۱۵۹۰-۱۵۱۷)

۴- از اسامی اساطیری یونانین تقسیم است ستیکس نام رودخانه‌ای است که هفت بار در دور چشم می‌کشد .

۵- مقصود «ایدوت» است .

۶- نیویورک مدیکال آجوسوسیسیون

علاج ناپذیری بوسیله داروی بیهوشی اعدام شود .

در همانسال در ایالت «اوهايو» دوشیزه‌ای بنام «آناهال» از حکومت میطلبید که مادر او را که بمرض علاج نشدنی دچار است بحکم رحم و شفقت با کفر فوراً بکشد .

نکته بسیار مهم این است که کمتر دیده شده است که مبتلایان بامراض سخت خود چنین تقاضائی بکنند یا بعلت یأس از زندگی و تحمل دردهای شدید بخود کشی برخیزند بلکه غالباً این حرف از دهان دایه‌های از مادر مهربان تر شنیده میشود که گوئی تخم رنج و بدبختی و درد و سختی را از جهان بر انداخته تنها چیزی که باقی مانده و مزاحم سعادت کامل بشر است همان «مرگ آرام و بدون رنج» است .

هزاران بیمار مبتلای بسرطان علاج نشدنی وسل بیهوشی ناپذیر و امثال آرا می بینیم که با کمال آرامی قدم بقدم پیش رفته و حتی يك لحظه هم بنبذ بشیده اند که قدمهای آخری را که رو بمرگ بر میدارند قطع کنند زیرا انسان معجون غریبی است با هر چیزی آس میگیرد با درد و رنج هم بتدریج مأیوس میشود حتی گاهی بطوری یأس عادت میکند که حتی آرا می ستاید سموم مرص خود بکنوع تخدیری بوجود میآورد که سبک فکر و نظر مرض را از الف تا باء تغییر میدهد .

«مون تی»^(۱) در طی صحبت از عادت بدرد و رنج مینویسد: «هر گاه تغییر ناگهانی بود کسی قوه تحمل نداشت اما تغییر ناگهانی نیست بلکه مرگ دست عذاب گرفته دوسراشیبی ملائمی که تقریباً نشیب آن محسوس نیست درجه بدرجه باین میکشاند تا بکنار برنگاه نیستی میرساند و در هر قدم ما را رام و دست آموز ساخته بیدبختی و درد و رنج آندرجه آشنا و معتاد میسازد» .

بلی غریزه حفظ نفس و میل بزنده بودن و ترس از مرگ غریزهای است بسیار قوی و در اعماق وجود ریشه دارد تا چشم انسان باز باشد و بلك تا از نارهای بی شمار نسج عمر باقی باشد علاقه بزندگی پایدار است بطوریکه بکدم بیشتر زنده بودن را بعالمی میخورد بقول سعدی:

سختند که بر عالمی گشت داشت در آن دم که بگذشت و عالم گذشت
نیوش بیشتر کز او عالمی ستانند و مهلت دهندش دمی

آری غریزه زنده گی دوستی بختی قوی است که انسان برای اینککه حتی چند لحظه بیشتر زنده بماند و دنیا را به پیشد ببرد و رنج و بیماری تن در میدهد و آنچه را ملای رومی بجالینوس نسبت میدهد درباره هر فردی سدی میکند که:

«آنچنانکه گفت جالینوس راد از هوای این جهان و از مراد

راضیم کز من بماند نیم جان تا... استری بستم جهان»

مگر اینک در غریزه حفظ جان اختلالی پیدا شود و حالت جنونی عارض گردد و چنانکه فلان دیوانه در حال توانائی بدنی و نبودن درد و رنج هم گاهی خود را میکشد در موقع مرض یا غلبه درد و رنج باین کار دست بزند .

اما اینک یکی از نزدیکان بیمار از منظره درد و رنج عزیز بی شفقت

۱- میشل دو مونتئی فیلسوف فرانسوی معروف قرن شانزدهم میلادی که یکی از علمای بزرگ اخلاق بوده است . مون تی طب مصر خود را خوب میدانسته ولی طبابت نسب کرده است (۱۵۹۲-۱۵۳۳)

پیشنهاد می‌کنند و با توضیح می‌دهند که تقریباً سی بار این قسم عمل بدست جراحان انجام یافته و تقریباً همیشه منجر بمرگ شده است. مرخصی‌بچنین عملی تن در نداده ما بوسانه می‌رود چند سال بعد در ماههای اول جنک عمومی خود پروفیسور فور که او را برای دخول بخدمت سربازی معاینه طبیبی نموده سالم تشخیص می‌دهد بطوریکه وارد خدمت سربازی می‌گردد و بعد از تحقیق معلوم می‌گردد که مرض او سرطان بوده است (۱).

«اوون» یکی از جراحان معروف می‌گوید زنی را بان تشخیص سرطان معده عمل نمودم چون عمل کامل و بیرون آوردن ماده را غیر ممکن دیدم شکم او را دوخته بکسایش اخطار کردم که عمل جراحی مقدور نیست و مرض تا چند هفته دیگر خواهد مرد در حالیکه سال بعد همان زن در بازی تنیس داوطلب قهرمانی شده بود.

دیگر آنکه بر فرض تشخیص و پیش بینی دقیق و صحیح باشد آیا هیچ طبیعی می‌تواند مدعی شود که بر همه اسرار حیات و مرگ دست یافته دیگر مجهولی برای او باقی نمانده است؟ آیا با ترقی روز افزون وسائل معالجه و تقدم جراحی چگونه می‌توان کسی را مایوس و محکوم ساخت؟ نه آنست که کشفیات هر روز امراض غیر قابل علاج در روز را معالجه می‌کنند.

مونتسی می‌گوید پلین (۲) عالم رومی قرن اول میلاد می‌گفته «سه مرتض است که مبتلایان حق دارد از فرط بیچارگی خود را بکشند بدترین آن سه سنگه منانه است دوم قوتلج سخت معده سوم درد عصب شدید» ولی اگر امروز پلین زنده میشد بمقتضی خود می‌خندید.

معروف است هر قدریم سگ هار گزیده را این دو نموده خفه می‌کردند حالا با ترقی چند آمبول علاج می‌کنند. چند سال قبل سرطان زبان را لا علاج می دانستند در صورتیکه بسیاری از آنها امروز با رادوم علاج میشود. قلب از کار افتاده با ترقی چند قطره محلول آدرنالین بکار می‌آیند. در خوردن مشرف بموت با انتقال خون دیگری بدن او از مرگ نجات مییابد.

اما اخطار بمریضی که مرض او علاج نشدنی است و بجز مرگ راهی در پیش ندارد یک نوع جنابیتی محبوب است طیب نام آخر موظف است که بيمار خود تسلیت بدهد.

توماس داگن (۳) گفته است: «احساسی را که سبب تسلیت من باشد بر حقیقتی که فکرم را روشن سازد ترجیح می‌دهم».

در حالات جراح بزرگ فرانسوی دوپوترن (۴) نوشته اند که شبی در موقعیکه معطب خود را بیابان می‌ساید کشیش پیر فقیری باغده می که خیال می شد قابل علاج نیست بر او وارد شد دوپوترن بعد از معاینه چون عمل جراحی را بیپوده می‌شمارد نگاه عمیقی بکشیش نموده گفت: «بلی مولانا این غده قابل معالجه نیست نباید بآن دست زد بلکه با همین غده باید از دنیا رفت» کشیش بدون اینکه وحشت و تأثری نشان بدهد پنج فرانک از جیب در آورده نزد او

آمده بخواهد از روی عشق و مهربانی عزیز خود را بکشد نیز بسیار کم است و چند فقره بیشتر دیده شده است از جمله در ۱۹۱۲ مردی زن خود را که بفلج شقی مبتلی بود کشت و در محکمه میگفت که وظیفه دوستی او را وادار کرده که بی‌کمال رنج و بدبختی همسر عزیز خود خانمه بدهد.

و نیز چند سال پیش زنی شوهر مبتلا بسرطان خود را آویخت و همچنین در تقریباً شانزده سال پیش زن جوانی در «ویل ژویف» با همسخت باژوئی که چند روز قبل بشوهر خود که مبتلا بسرطان علاج نشدنی بوده خون داده بود که رمقی بیابد برای اینکه بدردهای او خانمه بدهد او را کشت. چند سال بعد در نزدیکی پاریس زن جوانی شوهر جوان مسلول خود را که متجاوز از سه سال بیمار بوده و خود بواسطه یأس از بهبودی اصرار بمرگ داشته بضراب گلوله در بیمارستانی کشت.

البته این چند مورد که در فراسه واقع شده باشافه چند مورد دیگر شبیه بآن نباید سرمشق باشد زیرا بصحت عقلی کشتگان نمیتوان اطمنشان حاصل کرد ولی روزنامه نگاران و صاحبان مطبوعات بعضی ممالک که غالباً دربی جمع آوری عجائب و غرائب اند این پیش آمدها را بشکل قصص شاعرانه در آورده رنگ احساسات لطیف بآن زده باشافه باقی برداخته اند. بعضی از نویسندگان هم از قبیل «دکتر پینه سانکله» در فراسه و موريس مترلینک (۱) در بلژیک در این مبحث چیز نوشته اند.

جواب طرفداران عقیده «مرگ بدون رنج» را در تحت دو عنوان میتوان داد.

۱ - خطای در تشخیص و پیش بینی و امکان معالجه يك عده از آنهاست که خیال می‌کنیم غیر قابل علاجند.

۲ - بدی و ناگواری اخطار به بیمار که مرض او قابل علاج نیست و باید دست از جان بشوید.

راجع باشتابه در تشخیص و در نتیجه خطای در پیش بینی مکرر واقع شده که جماعتی از اطبا پس از معاینه ها و مشاوره های مکرر و متواتری مرتضی را غیر قابل علاج تشخیص داده و بدترین پیش بینی ها را اظهار داشته اند در حالیکه طول مدت خلاف آرا نشان داده است یعنی بسا واقع شده که بیمار «بهاها» زیسته و پرستاران و اطبا قبل از او مرده اند.

پروفیسور رامیل فور که استاد جراحی دانشگاه مون پلین و کارمند وابسته آکادمی فرانسه در خطابه‌ئی که در مبحث مرگ بدون رنج القا نموده و ما استفاده بسیار از تحقیقات او بردامیم می‌گوید ملاحظی باغده بزرگی در لگن خاصره با تشخیص سرطان علاج ناپذیر بخانه خود بر گردانده شد که با آرامی در بین کسان خود بمیرد در حالیکه چند سال بعد معلوم شد که غده عبارت از دمل بزرگی بوده که در اطراف شینی خارجی تولید شده است.

و نیز مرض دیگر بر پروفیسور فور که نام میبرد که با تشخیص سرطان (۲) لگن خاصره باو مر اجعه می‌کنند بعد از عکس برداریها و معالعات بسیار بدترین و شوم ترین بریده‌های جراحی یعنی قطع دو پا از کمر بیابین را بمریض

۱ - موريس مترلینک نویسنده معاصر بلژیکی که در ۱۸۶۲ متولد شده است.
۲ - اوست اوساز کم.

۱ - شاکرموم دو لوس اپلیات بوده است.
۲ - پلین (لاسن) عالم رومی مصنف یکموره تاریخ طبیعی در ۳۷ جلد که در حالت آتش نشانی کوه و زوور دوسال ۷۹ میلادی مرده است.
۳ - من توماس داگن یکی از بزرگترین طبای دینی مسیحی (۱۲۲۶-۱۲۷۴)
۴ - یکی از بزرگان جراحان فرانسوی که خدمات بزرگی ب علم و عدل طب و جراحی نموده است (۱۸۳۰ - ۱۷۷۷).

نهاد و گفت: «مرد فقیری هستم اگر بیش از این حق مشاوره شما را نمیتوانم ادا کنم معنوم دارید سالهاست بانظار مرگ نشستهام بسیار خوب آقای جراح اینک میروم در سوخته خود بمیرم چون کشیش بیرون رفت آن جراح بزرگ که قویدل تر از خود کسی را یافته بود بر خود لرزیده از عظمت روح و قوت قلب او بهیجان آمد و سراسیمه دنبال او دوام شده فریاد زد اما آقای کشیش بر کردید دوباره بهمین چون برگشت باو گفت: «شاید بتوان شما را نجات دادا اگر بخواهید عمل جراحی میکنم» کشیش جواب داد: «البته میخواهم برای همین کار است که بیارم آمدم»

چند روز بعد دوبویشترن کشیش را عمل نموده شفا یافت. چندی بعد که دوبویشترن در بستر مرگ افتاد همین کشیش را برای دلداری و تسلیم خاطر خویش طلبیده ساعتی با او خلوت داشت روز بعد جراح بزرگ که در سن ۵۸ سالگی مرد در حالی که کشیش پیر مرد اشک ریزان جنازه او را مشایعت میکرد معروف است که سن فرانسوا داسیز (۱) در روزهای آخر عمر از طبیب خود پرسید که حقیقت را باو بگوید طبیب گفت: «حدس میزنم که تا آخر ماه سپتامبر زنده بمانی» فرانسوا پس از لحظه ای سکوت فریاد کرد: «غریزم مرگه بیا»

ولی امثال کشیش رفیق دوبویشترن و سن فرانسوا داسیز که از مرگ نهراسند بسیار نادرند. برای مواجهه با مرگ و مقاومت در مقابل آن باید قوت نفسی فوق بشر داشت هر کسی زهره آرا ندارد که باشاعر خوجمان هم آواز شده بگوید: «مرگه اگر مرد است گو زرد من آی تا در آغوش بگیرم تنگ تنگ» بهر کسی نمیتوان مرگه او را اعلام داشت.

در اینمورد نداشتن وی خبری بزرگترین نعمتها و خوشبختی هاست و بکتور هوگو (۲) میگوید: «خداوند دو نعمت بزرگ بالسان ارزانی داشته: آرزو و جهل» جهل بهترین و بزرگترین این دو نعمت محسوب است. بلی جهل بعاقبت و نداشتن سرانجام است که مبتلای بسرطان بیخبر را در راه هلاکی که می سپرد امیدوار دارد در حالیکه طبیب مبتلای بسرطان که از همان اول میداند طعمه مرگ خواهد بود و خوشبختی بیخبر است او است زیرا با یأس و نومیدی که بزرگترین بدبختی هاست قدم بقدم راه نستی می پیماید.

شاعر بزرگ ایتالیائی دانت (۳) در سیر عوالم بعد از مرگ میگوید در عالماتای طبقات مختلف جهنم و عذابهای بیرون از شماریکه بگناهکاران داده میشد فقط به بینوایی يك طائفه دلم بسیار سوخت و آن دسته ای بود که بریشانی آنها کلمه «نومیدی» نوشته شده بود.

خاص آنکه وظیفه طبیب خردمند و صاحب دل دلسوزی و تلاش است باید بکوشد جان را حفظ کند نه آنکه باغشواهای مزورانه جان بستاند.

باید جواب نجیبانه و کلام بزرگی را که در ذمت (۴) به بنایارت داد همیشه

۱ - سن فرانسوا داسیز مؤسس یکی از قرن هجدهم میلادی (۱۲۲۶ - ۱۱۸۲)

۲ - ویکتور هوگو شاعر معروف قرن نوزدهم فرانسه (۱۸۸۵ - ۱۸۰۲)

۳ - دانت البکیری شاعر بزرگ ایتالیائی از اهل فلورانس که پدر شعر ایتالیائی نامیده شده است (۱۲۲۱ - ۱۲۶۵)

۴ - یازدهم نیکلاره ذمت رئیس انجمن نظامی سیاه ناپلیون در جنگهای ایتالیا و مصر و فلسطین و سوریا.

در نظر داشت که چون ناپلیون بوناپارت باو پیشنهاد کرد که مبتلایان بطاعون باقارا با نازک مسموم سازد گفت: «وظیفه من حفظ حیات است و بس!» مترلینک در کتانی که راجع به مرگ نوشته میگوید: «خود طبیب بتدریج که از علاج مأیوس میشوید به تخدیر مریض می پردازند» بلی صحیح است میگوئیم که مرگ قابل تحمل شود ولی مرگه را دعوت نمیکشیم.

البته بعضی مرگها بسیار سخت و جانکداز است قسمی که حتی کسانی مریض طاقت نمیآوردند در بالین مختصر بمسند در اینگونه موارد همانطور که طبیب با امید اینکه هر چند لحظه ممکن شود عمر مریض را طولانی تر کند دست در کار استعمال کافور و سرورم و او کسیرن و امثال آنها است برای تسکین آلام هم به تزریق مرفین و امثال آن متوسل میشود. مسلم است که استعمال مرفین در اینگونه مواقع از هیجان مریض کاسته او را آرام میسازد و برخلاف تصور مترلینک حیات مریض را هم کوتاه نمی سازد بلکه شاید بواسطه کم کردن هیجانها دقیق زندگی او را طولانی تر کند اضافه بر اینکه از درد و رنج آخرین لحظه های زندگی هم میکاهد.

این نکته مهم را باید بخوبی دانست که همه مختصرها بسختی جان نمیکشند زیرا در ساعات آخر زندگی حساسیت اگر یکی از میان نرود لااقل بسیار خرف و کند میشود.

یکی از اطبای بزرگ انگلیس سر ویلیام اوزلر (۱) که گواه پانصد مورد حالت فرج بوده میگوید سه ربع از مختصرها بدون رنج و درد و مثل آنکه بخواب روید میمیرند.

بعضی از مختصرها برخلاف آنچه تصور میروید در ساعات آخر نشاط و خوشحالی پیدا میکنند در صورتیکه از یاد در آمدن قلب و بیدایش ساعت فرج روان گردند است.

ویلیام هنتر شرح دان بزرگ در ساعت مرگ میگوید: «اگر قوت قلم در دست گرفتن میداشتم مینوشتم که مرگ ناچه اندازه آسان و دلپذیر است».

چیزیکه در پایان عمر استراحت خاطر به بشر می بخشد وجدان پاک و سپیکروخی ناشی از احساس اداى وظیفه است. بلی قوای اخلاقی و معنوی است که انسان را در حقیقت این طریق قویدل و ثابت قدم میسازد. منشأ اخلاقی و معنویت هر چه باشد مسرت آور است.

همه خندان بدند و تو گریان

آینشان زنی که وقت مردن تو همه گریان شوند و تو خندان

ماحصل این بحث آنکه وظیفه طبیب حفظ حیات و ادامه حیات است و بقول ریچاردسون (۲) «بهترین طبیب کسی است که بهتر از عهده دلداری برآید و بیشتر امیدواری بدهد» قطع رشته حیات بعنوان خاتمه دادن برنج و درد و آرام و ملائم ساختن مرگه وظیفه طبیب نیست باید عیسوی هش بود نه آدمی کش و بطوریکه در قسم ابقراطی قید شده «که سوگند میخورم و متعهد میشوم که اگر کسی دواى سمی از من بخواهد بدهم» نه خود آدمی کش باشد و نه کسی را که در تحت عناوین مذکور در پی خود کشی است کمک و راهنمایی کند.

۱ - یکی از معارف طبیب معاصر انگلیس مصنف کتاب مرفین در امران دلتلی که

تا چند سال پیش در قید حیات بود.

۲ - نویسنده معروف انگلیزی (۱۷۶۱ - ۱۶۸۹)